

تحلیل حکایت "عاشق شدن پادشاه بر کنیزک" از دیدگاه مبانی حکومت داری

هادی جوادی حصار*

تاریخ دریافت: ۹۷/۸/۴

رضا اشرف زاده**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۸

چکیده

حقیقت نقد، یا همان زنجیره احوال ما آدمیان مهم‌ترین شاخصه شناخت چگونه زیستن است. تأثیر دقیق و اندیشه ژرف و عمیق کسانی همچون مولوی، در راستای نشان دادن اهداف صحیح چه در محوریت فردی و چه در محوریت اجتماعی، پخته کردن دقیق‌ترین داستان‌هاست در قالب «مثنوی». یکی از مرکزهای ثقل «مثنوی معنوی» داستان پادشاه و کنیزک است که نقد حقیقت آن باعث بوجود آمدن شاهراه‌هایی می‌شود که هرچه بیش‌تر به عمق آن پی می‌بریم عجز ما را در برابر آن بیش‌تر می‌کند و تاریکی‌ها را در برابر دیدگانمان افزون‌تر. شرح‌های بسیار بر این داستان، نمایانگر قدرت معانی و رستاخیز کلماتی است که در قالب نظم ریخته شده، و هر اندیشمند بر اساس ذوق و قریحه نقاد خود آن را به گونه‌ای شکل می‌دهد و چه هنرمندانه گمان‌ها یار و همراه مولوی می‌شوند. در این پژوهش نگاه متفاوت ما، مبانی اصیل حکومت داری را هدف قرار داده است و اگر به دیده انصاف بنگریم به بدیع بودن و متفاوت بودن آن پی خواهیم برد.

کلیدواژگان: پادشاه و کنیزک، مبانی حکومت داری، مثنوی معنوی، مولوی.

* دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

** استاد تمام و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، گروه زبان و ادبیات فارسی.

مقدمه

نقش آفرینی‌های مولوی در کسوت شخصیت‌های گوناگونی که در مقابل پادشاهان قرار می‌گیرند نشان از آن دارد که جلال و شکوه پادشاهان مستبد را بر هم بریزد؛ عوام فریبی و تظاهر، در مسند حکمرانی مولوی جایگاه و اهمیتی ندارد. قدر و اهمیت دروغین پادشاه متظاهر با شیوه مبارزه مولوی در هم می‌شکند. اگر بخواهیم بر این واقعیت صحنه بگذاریم، می‌توانیم «مثنوی» را یک کتاب اجتماعی نیز بدانیم؛ درست است که آموزه‌ها و کلمات و رموز عرفانی با تابندگی‌ای دو چندان در «مثنوی معنوی» منعکس است، اما زمانی که چینش و اساس داستان‌ها را به گونه‌ای دیگر نظر می‌کنیم و از ظن خودمان یار این کتاب می‌شویم، درمی‌یابیم که نکات اجتماعی در ابعاد و قالب‌های عرفانی ریشه دوانده است.

اثبات این مدعا با نظر انداختن به نامه‌ها و مجالسی که مولوی به رشته تحریر در آورده است اثبات می‌شود؛ مولوی شاعر اجتماع است، شاعر مردم، عارفی که زمانه خود را خوب شناخت و برنامه مدونی برای آیندگان طراحی کرد.

حضرت مولانا در دفتر اول «مثنوی» زمانی که داستان پادشاه و کنیزک را مطرح می‌کند به عقیده نگارنده به این موضوع توجه دارد که پادشاهی با علم فقاقت قابل جمع شدن است، یعنی پادشاهی که می‌خواهد مُلک دنیا را داشته باشد باید علاوه بر آن بر مملکت دین هم اشراف و سیطره پیدا کند. مادامی که توأمان، این هر دو در کنار هم نشستند و صلح خود را با "عشق"، این بنیادی‌ترین مسأله و کلمه بی‌پهنا در ادبیات و بالأخص در «مثنوی»، درآمیختند آغاز حکومت داری خواهد بود. به زبانی دیگر مُلک دنیا و مُلک دین زمانی حاصل خواهد شد که اول و آخر آن را عشق بگیرد و تا سر رشته با عشق پیوند نخورد هیچ دفع‌الم و جلب منفعتی از سمت پادشاه دنیا و پادشاه دین به سراغ رعیت نخواهد آمد؛ بلکه مضرات آن بر معایب آن می‌چربد.

دستاورد‌های بدیع و نوجویانه و گشایش‌باب‌هایی که راه را بر پژوهشگران بعدی هموار می‌کند از لوازم پرداختن به تحقیق است.

سرتاسر ادبیات فارسی موضوعات و اسرار کشف نشده‌ای دارد که هر کدام از آن‌ها در علوم انسانی محوریت‌های زیادی را بر ما می‌گشاید؛ و هر شخص اندیشمندی که هدف

مورد نظر خود را در ادبیات فارسی مشخص کرده است و به یکی از آثار مسلّم فکری و اندیشگانی ادبیات می‌پردازد، ضرورت اختراع (پرده برداشتن) از هر موضوع قابل تحقیق را باید بر خود مکلف بداند.

تکلیف ما در جامعه بهتان زده امروزی بهره‌گیری از اندیشه بزرگانی است که خود در اعصار مختلف در برابر ظلم و تعدی‌ها سر تعظیم فرود نیاورده‌اند و با مختصات دقیق فکری و رصد آسیب‌های اجتماعی کلیدواژه‌های مهمی را در اختیار نسل خود و نسل‌های آینده قرار داده‌اند.

یکی از آن کلیدواژه‌های مهم حکومت است. نگاه متفاوت مولوی به حاکمانی که هم ملک دنیا را دارند و هم ملک دین دقیق‌تر و عمیق‌تر است؛ آغاز و انجام «مثنوی» که با داستان پادشاهی است ما را بر آن داشت که از این کلیدواژه بسیار اساسی استفاده کنیم و فصلی بدیع را در کنار اندیشه بزرگان علم و اصلاحات بگشاییم.

پیشینه تحقیق

همانطور که در ضرورت تحقیق گفته آمد، در خصوص مسأله حکومت و مبانی حکومت داری از دیدگاه مولوی و به خصوص در داستان پادشاه و کنیزک، هیچ فصلی و برگی گشوده نشده است و خلأ مهم آن در کنار مسائل مطرح شده درباره اندیشه مولوی احساس می‌شود.

در اینجا به پیشینه برخی از مقاله‌هایی که در خصوص پادشاه و کنیزک به رشته تحریر در آمده است اشاره می‌کنیم.

۱- «تحلیل کهن‌الگویی پادشاه و کنیزک»

زمان احمدی، محمد رضا؛ حدادی، الهام/ نشریه متن پژوهی ادبی

شماره ۴۵/ پاییز ۱۳۸۹/ دوره ۱۴/ صفحه ۸۷ تا ۱۰۴

۲- «گرهی در داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک»

شوقی، نوبر احمد/ نشریه ادبیات فارسی

زمستان ۱۳۸۹/ دوره ۷/ شماره ۲۸/ صفحه ۱۷۲ تا ۱۹۰

۳- «تأملی در داستان عاشق شدن پادشاه بر کنیزک»

شوقی، نوبر احمد؛ باقریان بستان آباد، الهام؛ نشریه بهارستان سخن پاییز و زمستان ۱۳۸۹ / دوره ۶ / شماره ۱۶ / صفحه ۱ تا ۲۰
۴- «بررسی رابطه زمان و تعلیق در روایت پادشاه و کنیزک»
رجبی، زهرا؛ غلامحسین زاده، غلامحسین؛ طاهری، قدرت الله / نشریه پژوهش زبان و ادبیات فارسی

بهار ۱۳۸۸ / شماره ۱۲ / صفحه ۹۸ تا ۷۵
۵- «تحلیل داستان پادشاه و کنیزک بر مبنای شیوه تداعی آزاد و گفتوگوی سقراطی»
قبادی، حسینعلی؛ گرجی، مصطفی؛ مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

پاییز ۱۳۸۶ / شماره ۱۸۳
۶- «جستارهای روانشناختی در مثنوی معنوی، مطالعه موردی داستان پادشاه و کنیزک»

غنی زاده ابوالفضل؛ عبدی، حمیده؛ پژوهش‌های نوین روانشناختی
بهار ۱۳۹۷ / شماره ۴۹
۷- «نگرشی تازه بر مأخذ شناسی قصه شاه و کنیزک»
پارسا نسب، محمد؛ کاوشنامه زبان و ادبیات فارسی
بهار و تابستان ۱۳۹۳ / شماره ۲۸

تحلیل گزینشی حکایت از دیدگاه حکومت داری

اتفاقا شاه روزی شد سوار
با خواص خویش از بهر شکار
(همان؛ ۱۳۸۹؛ دفتر اول/بیت: ۳۷)
شکار در اینجا یعنی رشد کردن چیزی که برای او زحمتی نکشیده باشی؛ یعنی برای رشد آن تلاشی نکرده ای و حاضر و آماده در اختیار تو قرار گرفته است.
یک کنیزک دید شه بر شاهراه
شد غلام آن کنیزک جان شاه
مرغ جاننش در قفس چون می‌تپید
داد مال و آن کنیزک را خرید
(همان؛ ۱۳۸۹، دفتر اول/بیت: ۳۸ و ۳۹)

نکته‌ای را که حضرت مولوی در اینجا شکار می‌کند این است که پادشاه سوار بر قدرت و کسی که طمطراق و آلات پادشاهی‌اش جان عالم را شکافته است و سیطره‌اش بر مُلک دنیا و دین است پس باید چشم اندازی به زیر دستان داشته باشد که اگر غیر این عمل کند مُلک دینش دارای لطافت نیست.

ته مانده چیزی که در وجود برخی پادشاهان گذاشته شده است و نامش را دین نهاده‌اند باید به گونه‌ای باشد که اختلاف‌ها را ببیند. چون درک این میزان از اختلاف، شعور می‌خواهد، و شعور یکی از ارکان پادشاهی است.

آسیب قدرت‌های مطلق آن است که توجهی به زیر دستان ندارند و مولوی با زیرکی به این موضوع اشاره می‌کند و به مدعیان خودداری دینی می‌فهماند که بر سر شاهراحتان دور باش و کور باش قرار ندهید.

مولوی این نسخه را در اینجا برای این سطح از شعور می‌پیچد و برای زیر آن و به معنای آخص کلمه برای بی شعورتر از آن چاره‌ای ندارد و او را شایسته پادشاهی نمی‌داند. به طریقی دیگر، تنها میزان بندی این سطح از شعور و فهم می‌تواند مُدرک پادشاهی باشد، غیر آن به هیچ عنوان لایق نشستن بر مسند پادشاهی نیست.

مرغ جانش در قفس چون می‌طپید داد مال و آن کنیزک را خرید در اینجا معلوم می‌شود که پادشاه انسان زورگیر و زورگویی نیست؛ چراکه با دادن مال و بخشیدن سهم خودش چیزی را دریافت می‌کند. تعریض اول مولوی به پادشاهان این است که به واسطه قدرت و احاطه‌ای که بر مسند حکومت دارید زورگویی نکنید. کالا را، منطبق را، معلم را، شکار را، هر چیز را، با علم به اینکه سهم خود را مشخص کنید به دست بیاورید، و تعریض دومی که مولوی بر پادشاه می‌زند این است که انسان برایش خریدنی است، نتوانسته بر اساس لطافت‌های پادشاهانه‌اش جلب منفعت بکند.

این بیت از ابیاتی است که مدح شبیه ذم دارد؛ یعنی در تعریض اول نوعی روش ممدوح را به پادشاه عرض می‌کند و در لایه دوم گوشزد می‌کند که انسان‌ها را با وجه به دست بیاورید بلکه با ذوق عاطفه به سمت خود رهنمون کنید. چون اهالی اصیل دین و اصالت داران دینی اهل خرید و فروش انسان نیستند و اگر اینگونه رفتار کنند به جانشان

بیماری راه خواهد یافت و صاحبان معرفت نشانه‌های عجز را در وجود آن پادشاهان خواهند یافت و نمایان است؛

چون خرید آن را و برخوردار شد آن کنیزک از قضا بیمار شد
 شه طیبیان جمع کرد از چپ و راست گفت: جان هر دو در دست شماست
 دقیقاً مولوی اشاره می‌کند که آن نبایدهایی که انجام دادن آن‌ها منوط به سرازیر شدن شوربختی‌هاست، انجام گرفت به دست پادشاه؛ و ثمره آن درد است که در ادامه داستان آمده و چه رنج‌ها و قتل‌ها به دست پادشاه صورت می‌گیرد.

بسیار داستان پیچیده‌ای است زیرا که بریدن یک رشته و سلسله، باعث انقطاع کُل می‌شود و ماجرا در برابر هم دیگر قرار می‌گیرند. جالب است یادآور شویم، نقطه مثبت در این اندیشه، که پادشاه اگر این موازین را رعایت نکند چه عواقبی خواهد داشت، پذیرفتن زود هنگام عجز پادشاه است در برابر وجدان خودش.

یعنی آن پادشاهی در سیطره حکومت می‌تواند حکمرانی بکند که در موقع پیشامدهای غیر مترقبه و غیر قابل پیش بینی، عجز خود را بپذیرد و زمانی که امور از عهده خودش و اطرافیانش بیرون است به منجی موثق‌تر و نیرویی برتر پناه ببرد، آنقدر صبر نکند که گند تمام امور از گوشه و کنار حکومتش برخیزد و دیگر چاره‌ای برای آن نداشته باشد همانجا و در همان لحظه عجز، تصمیم عقلانی و خردمندانه بگیرد و نقشه بازی را به کلی عوض کند و وارد سناریوی بهتر شود.

تغییرات جوی پادشاهی زمانی صورت خواهد گرفت که اندیشه پادشاه تغییر کند؛ ظروف مرتبته پادشاهی زمانی می‌تواند وارد مقوله عمل بشود که تغییر رفتارها و اندیشه‌ها صورت بگیرد.

از خدا جویم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از لطف رب
 بی ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد

(همان، ۱۳۸۹، دفتر اول/ ابیات: ۷۸ و ۷۹)

مورد بعدی که مولوی در این داستان به ذات پادشاه گوشزد می‌کند، رعایت ادب است؛ اگر از دیدگاهی دیگر به این موضوع نگاه کنیم می‌توانیم ادب را به عنوان قاعده‌مندی بر سفره معرفت نیز بینگاریم؛ و رعایت موازین سفره معرفت را داشته باشیم،

به صرف پادشاه بودن نمی‌توان به دلخواه وارد سفره معرفت شد و به دلخواه از آن خارج شد. هر مقام و مسلکی که هستی حتی معین/الدین پروانه هم باشی، رفت و آمدت باید بر سفره معرفت دارای حساب و کتاب باشد. نکته نغزی که سعدی در «گلستان» می‌آورد با این مفهوم در رثای ابوهریره که: «زُرْنی قُبَا تَزِدُّد حُبًّا» که دیر به دیر بیا تا مهرت افرون‌تر باشد؛ از منظری دیگر نیز این موضوع برداشت می‌شود که سفره معرفت جای ریخت و پاش‌های پادشاهان نیست که هر موقع حال طلب کردن بر تو وارد شد بیایی و دریافت کنی؛ بلکه قاعده این موازین را باید رعایت کنی، و بر سفره معرفت فروتنانه باید انتظار بکشی تا سهم معرفتی خود را در جای آن دریافت کنی. کاری که پادشاه کرد، عجز خود را در برابر مشکل نشان داد و از آن نیروی برتر مدد خواست. در این مقام - جایگاه معرفت - سالک هستی نه پادشاه؛ و این مقام جای مماشات نیست.

پس عدم رعایت ادب، آتش زدن آفاق فردی و اجتماعی است. مسأله دیگر که حائز اهمیت است، وارد شدن "ولی" یا "اولیای الهی" برای رفع مشکل پادشاهی است که در خواب و در حالت عجز بر پادشاه وارد می‌شود که ذکر آن در «مثنوی» رفته است. حال نکته قابل توجه آن است که در این موضوع - عجز - خود شخص پادشاه وارد عمل می‌شود. مادامی که امری و تخریبی و مشکلی بر پیکره پادشاهی وارد می‌شود تا زمانی که خود پادشاه وارد ماجرا نشود، موضوع حل نخواهد شد.

لمس ماجرا و مشکل، و عجین شدن پادشاه با دردهای حکومت خودش لازمه سد شدن و توقف مشکل است. با فرستادن رسولان و حاجبان به سمت صاحبان شعور، چاره‌ای اندیشیده نخواهد شد. لحظه‌ای که دریافتیم، پادزهر مشکل در دست انسان‌های خردمند است شخصاً، و تمام و کمال باید وارد شویم و به حل آن نائل آییم. کوچک‌ترین الهامات را برای رفع مشکل باید جدی بگیریم، حتی در خواب؛ در همین راستا بسیار نکته قابل توجهی را مولوی اشاره می‌کند:

قصه رنجور و رنجوری بخواند
بعد از آن در پیش رنجورش نشاند
بعد از صحبت درباره ریشه علت‌ها و داستان رنجوری و دردها او را نزد بیمار می‌برد.
نکته در اینجاست، پادشاه حقیقی و کسی که شمه‌ای از ملک دنیا و دین را دریافت کرده

است، خودش طبیب را بر سر بیمار می‌برد، شخصاً اصل دوا را برای التیام بر دردهای بشری و حکومتی‌اش تزریق می‌کند، نه اینکه بیمار را بر سر طبیب بیارود. خیلی تفاوت است در این موضوع که از دیدگاه نقادانه حضرت مولوی اصلاً مغفول نمانده است.

جامعه‌ای که رنج بیماری را بر دوش می‌کشد همین قدر مشقت‌ها و سختی‌ها برایش کفایت می‌کند و پادشاه‌باشعور دیگر دو چندان بر دردهای آنان نمی‌شود. وی وظیفه خود می‌داند که صاحبان اندیشه و خرد را جمع کند و به رفع ضررها پردازد و برای افراد جامعه‌اش وقت بگذارد و خلوتی را حاصل کند تا خردهای برتر بتوانند باب مکالمه را با رعیت باز کنند و ریشه آسیب‌ها را دریافت کنند.

گفت ای شه خلوتی کن خانه را دور کن هم خویش و هم بیگانه را
کس ندارد گوش در دهلیزها تا بپرسم زین کنیزک چیزها

(مولوی؛ ۱۳۸۹، دفتر اول/ ابیات: ۱۴۵ و ۱۴۴)

آمادگی فضا برای دریافت رنج‌ها از ملزومات پادشاهی است؛ آن رنج‌های بنیادی و خصوصی است که ریشه حکومت‌ها را متزلزل می‌کند. عمق فاجعه‌های حکومتی زمانی که رخ می‌دهد نتیجه‌اش عدم توجه به رنج‌هایی می‌شود که در نهانخانه دل مردم آن حکومت قرار دارد.

به سخره گرفتن شعور مردم عواقب بد فرجامی خواهد داشت که گریبان گیر هر حکومتی خواهد شد. پس، پادشاه برای رفع و رجوع بیماری‌های حکومتش، قلم، قدم و درم را باید هزینه کند و در همه این سه اصل باید از بهترین‌ها بهره جوید؛ دست آویزی را به عقب بیاندازیم و این موضوع را محکم‌تر کنیم بر این مدعا که پادشاه تا زمانی که سایه قلدری را بر اطرافیانش افکنده است نمی‌تواند از ایده این متظاهر اندیشان بیرون رود؛ طبیبانی که شعور پادشاه را به واسطه فهم ناقص خودشان به سخره گرفتند آفت‌های اصیل و آسیب‌های عمیق حکومتی هستند.

ظاهر مآبانی هستند که همچون طاووسان به دنبال جلوه‌گری‌اند و فقط ذوق دیدار آن‌ها باعث آرامش مقطعی است ولی در نهان هیچ مایه‌ای از دریافت حقیقت ندارند و زمانی که محک تجربه‌ها به میان می‌آید سیه روی و غش گونه، ته نشین و به گوشه رانده می‌شوند.

در لحظات حساس پادشاه باید جزم و جمود فکری این کوتاه اندیشان را به کناره براند و به نیروی برتر و عقل کُل پناه ببرد، قلاب واصله به طناب معنا را به محکم‌ترین و استوارترین چنگ بیاویزد و از تفرقه پرهیز کند.

یکی دیگر از نکات حائز اهمیت در این داستان این است که پادشاه برای درمان درد مردم جامعه خودش، رسول می‌فرستد، عوان راهی نمی‌کند؛ برای جلب این نکته لازم است که تفاوت بین رسول و عوان روشن شود. عوان که نوعی صفت است برای لشکریان پادشاه به معنای سخت گیرنده و ظالم و زجر کننده است؛ سرهنگ دیوان سلطانی است؛ به اعتبار آنکه در لشکر پادشاه است؛ خوی و خصلت ترحم در وجودش اندک است اما رسول کسی است و صفتی است برای شخصی که پیغامی را بدون کم و کاست به دیگری منتقل می‌کند و جزو خاصان درگاه است و به قول *خواجه نظام الملک* در «سیاستنامه»: «رسول بر سیرت و خرد پادشاه دلیل باشد»؛ نوعی خواهش و درخواست در این تفاوت نهفته است که نشانه خرد و همراهی پادشاه است برای التیام دردهای جامعه خویش.

نتیجه بحث

اگر بخواهیم آئینه منشانه و با یک نگاه ساختار شکن به جوانب «مثنوی» نگاه کنیم و از کلیشه‌هایی که در متون و تفاسیر شده است قدری فراتر برویم، می‌توانیم بگوییم داستان‌هایی که بعد از پادشاه و کنیزک می‌آید همه نقد حال آن پادشاه دین دار است که نگاهی جزمی و جمود اندیشانه به جوانب پادشاهی خود دارد؛ یعنی دوربین اندیشه خودمان را با چرخشی مغرضانه به این سمت ببریم پادشاه دین داری که درک صحیح از دین ندارد باید چه مشکلاتی را تحمل کند و چه آسیب‌هایی را بررسی نماید.

پادشاه علاوه بر حکومت اجتماعی باید ساختار و تشکیلات حکومت فردی خود را نیز مهیا کند تا بتواند با آموزش صحیح و درست شایستگی خود را برای نشستن بر مسند حکومت محرز کند.

به صرف نسب و پیوند خونی نمی‌توان درست و اصیل حکومت کرد بلکه سلطنت پذیری، سلطه طلبی بر حاکمیت فردی را نیز طلب می‌کند.

کتابنامه

مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۸۹ش، **مثنوی معنوی**، تصحیح نیکلسون، به کوشش کریم زمانی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات نامک.
نصرائه منشی، ابوالمعالی. ۱۳۹۱ش، **کلیله و دمنه**، چاپ اول، تهران: انتشارات آدینه سبز.

Bibliography

Movlavi, Jalaluddin Mohammad .2010 ,Masnavi Manavi, edited by Nicholson, by Karim Zamani, fifth edition, Tehran: Namak Publications .
Nasrullah Monshi, Abu al-Ma'ali .2012 ,Kelileh and Demneh, first edition , Tehran: Adineh Sabz Publications.

Adaptation and analysis of the story of king falling in love with a maid from the perspective of the principles of governance in Masnavi Manavi

Hadi Javadi Hesar: PhD student in Persian language and literature, Islamic Azad University, Mashhad Branch
hadijavadi18@gmail.com

Reza Ashrafzadeh: Full Professor and Faculty Member of Islamic Azad University, Mashhad Branch, Department of Persian Language and Literature

Abstract

The truth of criticism, or the chain of our condition, is the most important characteristic of knowing how to live. The precise influence and deep thought of people like Movlavi, in order to set the right goals, both in individual and social focus causes the most accurate stories in the form of "Masnavi." One of the centers of gravity of "Masnavi Manavi" is the story of the king and the maid, whose critique of the truth creates highways that the more we understand its depth, the more our inability to face it and the darkness in front of our eyes. Many descriptions of this story show the power of meanings and the resurrection of words that are poured in the form of order, and each thinker shapes it in a way based on the taste and talent of his critics and how artistically the ideas become Movlavi's companions. In this research, our different view targets the original principles of governance, and if we look at it fairly, we will realize that it is novel and different.

Keywords : King and Maid, Principles of Governance, Masnavi Manavi, Movlavi.